

بقلم: آقای حاجی حسین آقا زنجوانی

ربع رشیدی

عمارت ربع رشیدی وقتی از زیباترین و مجلل ترین عمارات و ساختمان های باشکوه تبریز بود در اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم هجری قمری بامر خواجه رشیدالدین فضل‌اله ۶۴۵ - ۷۱۸ ساخته و پرداخته شده بود محل ربع رشیدی در آخر محله ششکلان (۱) که به محله بیاغیشه و ولیانکوه یا بیلانکوه - (۲) منتهی میشود در طرف چپ در دامنه کوه سرخاب در محل بسیار باصفا و مرتفعی واقع و از هر طرف محدود بیاعات و انبوه اشجار است این محل از حیث آب و هوا از بهترین نقاط محلات تبریز است بدیهی است که در انتخاب محل و خوبی آب و هوا و کثرت روح و صفای آن از طرف خواجه توجه کاملی بعمل آمده مورخین بزرگ در حق عمارات ربع رشیدی تحقیقات زیادی کرده و تعریفات بسیاری نوشته‌اند که دلیل بر عظمت بنا و بزرگی ساختمان آن میباشد حمداله مستوفی در نزهت القلوب نوشته که در بالای شهر تبریز وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه بموضع ولیانکوه داخل باروی غازانی شهر چه دیگر ساخته و آنرا ربع رشیدی نام نهاده و درو عمارات فراوان و عالی بر آورده و پسرش وزیر غیاث‌الدین امیر محمد رشیدی بر آن

(۱) ششکلان یکی از محلات تبریز است در بعضی نسخه های قدیم شش کیله

هم نوشته‌اند

(۲) ولیانکوه یا بیلانکوه از محلات تبریز است که هر دو عبارت را نوشته‌اند

عمارات بسیار افزوده دولت شاه سمرقندی در استحکام بنیان و اساس این
 عمارت نوشته که سلطان محمد خدا بند در سنه ثلاث و سبعمائه بعد از وفات
 غازان بر تخت نشست و وزارت بخواجه رشیدالدین فضل‌اله که از اصل همدانی
 است داد وزیری فاضل بوده و در تبریز عمارات رشیدیه را او ساخته و از
 آن عالی تر در عالم نشان نمیدهند بر کتابه آن عمارت نوشته که همانا ویران
 کردن آن عمارت از ساختن آن مشکل تر است. شاردن سیاح معروف فرانسوی
 که در سنه هزار و هشتاد چهار هجری قمری مسافرت بایران کرده در سیاحتنامه
 خود چنین نوشته در بیرون شهر تبریز در سمت مشرق آثار قلعه پدیدار است
 که الحال ویران است این قلعه موسوم به رشیدیه بوده و از بناهای خواجه
 رشیدالدین فضل‌اله وزیر غازان صاحب تاریخ رشیدی در احوال مغول میباشد
 که چهار صد سال قبل بنا کرده و همو نوشته در تواریخ مسطور است که
 رسم غازان در سلطنت این بود که امور وزارت خود را بشخص واحدی تفویض
 نمی نمود همیشه کارهای دولتی در زمان سلطنت او مفوض بدو وزیر میشد و
 این رسم دو جهت داشت یکی زیادی وسعت مملکت که یکنفر وزیر هر قدر هم
 کافی بود از عهده رسیدگی تمام امور این مملکت وسیعه بر نمی آمد جهة
 دیگر اینکه شخص واحد هر قدر بیغرضی کند و فی الواقع هم غرض نداشته
 باشد چون از جنس انسان و جایز الخطا است یحتمل در یک مسئله اغراض
 نفسانی بر او غالب و پیروی غرض و نفع شخصی خود را نماید و طوریکه شاید
 و بایا بکار صرفه عمومی و صلاح دوات نه پردازد و بر خلاف مصلحت و
 مملکت رفتار نماید و همو نوشته بالجمله شاه عباس صد سال قبل بتعمیر قلعه
 رشیدیه پرداخت و آنرا بحالت اولیه رسانید ولی سلاطین صفویه بعد از شاه
 عباس تعمیر قلعه را مصلحت ندیده بحال خود گذاشته تا ویران شد

از مجموع این روایات معتبره چنین مستفاد میشود که این عمارت عالی بقدری

وسیع و با عظمت بود که نوشته‌اند محلی تشکیل داده بود در جای دیگر نوشته‌اند (شهرچه) بنا کرده و چندین عمارات پهلوی یکدیگر ساخته بود از قبیل مدرسه و دارالشفاء و دارالسیاده و مسجد و کتابخانه و ضرابخانه و خانقاه و دارالصنایع و کارخانه نساجی و کاغذسازی و گنبدی برای مدفن خود درست کرده بود بنحوی که شهر کوچک میگفتند بدیهی است که يك عمارت یا يك ساختمان هر قدر هم بزرگ باشد شهر یا شهرچه نمیگویند و این خود دلیلی است به بزرگی و عظمت آن بنا و تمام این عمارات و ساختمانها بهم دیگر متصل و مربوط بوده و حصارى به دور آنها کشیده شده بود که تمام ساختمانها محصور بايك باروئى بوده مثل اغلب شهرهای قدیم که يك برج و باروئى دور تا دور آن می کشیدند کتابخانه بزرگ و مفصلی در این ساختمان برای طلاب مهیا نموده بود که بهترین و بزرگترین کتابخانه آن عصر بود و در آن اغلب از تالیفات (۱) خود خواجه رشید از قبیل جامع التواریخ رشیدی در چهار جلد و مفتاح التفسیر و کتاب التوضیحات و رساله سلطانیه و لطایف الحقایق (۲) و بیان الحقایق و کتاب الاحیاء و الاثار و کتاب بیان الحق و تاریخی بزبان ترکی جغتائی که نادر میرزادر تاریخ تبریز نوشته و آنرا دیده و دستورالملکه که درو صاف به آن اشاره هست و کتاب منشئات مجموعه مکاتبات رشیدی است (۳) که خواجه به پسران و عمال خود نوشته است و رسائل دیگری در حکمت و فلسفه و

- (۱) شرح این کتابها را استاد محترم آقای عباس اقبال آشتیانی در تاریخ مفصل ایران از چنگیز تا تیمور نوشته
- (۲) نسخه بسیار نفیسی از کتاب لطایف الحقایق در کتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک در تهران هست و من آنرا دیده‌ام در حال حیات خواجه کتابت شده و تاریخ تخریر سنه ۷۰۸ می باشد.
- (۳) نسخه خطی نفیسی از منشئات خواجه در کتابخانه اخوی محترم آقای حاج محمد

غیر از این کتاب‌ها از کتب مفیده دیگران نیز بزبان فارسی و عربی در آنجا ترتیب داده بود از تالیفات خود هر کدام که فارسی بود ترجمه آنرا به عربی و هر کدام که عربی بود ترجمه به فارسی نموده و از هر کدام نسخ متعددی در کتابخانه در دست رس مردم و طلاب گذاشته بود و موقوفات زیادی نیز به این بنای عالی معین و وقف نامه مفصلی نوشته بود که فعلا در دست رس نیست شیخ او حدالدین مراغه (۱) مداح سلطان ابوسعید بهادر خان در جیام جم خود که آنرا بمساعدت خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌اله بنام سلطان ابوسعید انجام داده عمارت ربع رشیدی را بچشم خود دیده قطعات و اشعاری چند در تعریف و توصیف آن بنای زیبا و عالی سروده که حاکی از عظمت و شکوه و جلال ربع رشیدی است و چون با اینمقاله مناسبت تامی داشت نوشته میشود :

در صفت سرای معمور (۲)

ای همایون بنای فرخنده ...	که شد از رونقت طرب زنده
طاق کسری زد فقرت کسریست	هشت جنت ز گلشن قهریست
خاکت از مشک و سنگت از مرمر	بادت از خلد و آبت از کوثر
کوه پیموده سنک برسخته (۳)	بهر فرش تو تخته بر تخته
بسیار شمسه تسو درباری	لاجسوردی سپهر زنگاری
کاشی آجسرت بهر خورده	مال قارون بدم فرو برده
گج بیام تسو نه سپهر بدور	از زه کهکشان کشیده بشور
کرده بسا شاخ گلبنت ز فلک	شاخ طویی نخطاب طویی لک

(۱) شیخ او حدالدین مراغه فرزند حسین ولادت و وفاتش در مراغه بوده و قبرش نیز آنجا است بر لوح مزارش چنین منظور است هذا قبر مولی المظم قدوه العلماء فصیح الکلام زبده الانام الدارج الی رحمة اله تعالی او حدالمه والدين ابن الحسین الاصفهانی فی منتصف شعبان سنه ثمان وثلثین و سبعمائه

(۲) همان عمارت ربع رشیدی است

(۳) سخته به معنی سنجیده

بر درت کرده عمر خود سپری
 پشت ماهی بسکاو نالنده
 در دم آفتاب آجر پز
 سقف مرفوعت آشیانه مهر
 داده سرخاب را جمال تورنك
 جام با سنك ساز گار شده

نقشبندان کن بکنده گرمی
 در تَك این رواق بالنده
 ماه ازین طارم زمین مرکز
 بیت معمورت آستان سپهر
 چون ز سرخاب روی شاهدشك
 کار سنك از تو چون نگار شده

در صفت مسجد جامع ربیع رشیدی

خلد خاصی ز روح و جنت عام
 بن و بیخ کنشت کنده و دیر
 در تو مهدی امام خواهد بود
 دیده ز اینسوت صبح و زانسو شام
 وز طبقهات آسمان رنگی
 مضرت سد ره را نموده زدور
 در تو گبران شهادت آورده
 در هوای تو مباح قندیلی
 در عرق رفته گاو بامناهی
 اعتراف قصور کرده فلك
 مسجد بصره را بهر خیره
 قاف در کاف گنبدت شده خرج
 جمع کرویسان جماعت تو
 کرده اسباب شرك را غارت

ای گرمی بهشت مسجد نام
 شام دیوارت ایعمارت خیر
 از تو دین را نظام خواهد بود
 نیم شب دیده مؤذن بسام
 از ستونهای پیستون سنکی
 بمسافر در این سرای غرور
 بشو گردون ارادت آورده
 کرده هر شب ز گنبد نیلی
 زیر این قبه های خر گاهی
 زاوج مقصوره تو پیش ملك
 از شعاع تو در شب تیره
 طور در طور های بام تودرج
 ماه نو مرغ وقت وساعت تو
 دین به پستی روی دیوارت

در صفت مدرسه و خانقاه ربیع رشیدی

چشم بد باد ز استان تو دور

ای در علم و خانه دستور

رفته بر خط استوا عرشت	همدم خطه بقما فرشت
کوه پیش درت کفر بسته	زیسر بارت زمین چکر خسته
برده ابد اعیان کن فیکون	چار حدت ز شش جهت بیرون
در حصار تو گنبد گردان	کوتوال تو همت مردان
شد سعادت طلایه بر تبریز	تا فکندی تو سایه بر تبریز
از پی ضبط سفره و خوانت	تا مهیا شود سبک نانت
آسمان کشت کوکبی انبوه	آسیابان بر آب ییلانگوه
مال تبریز خرج خوان تو نیست	مال سرخاب را توان تو نیست
هر که رخ در رخ سپاس نهد	در جهان اینچنین اساس نهد

عظمت و بزرگی بنای ربیع رشیدی و دارالعلم و دارالشفاء و دارالمنابع آن از منشئات خود خواجه نیز واضح و روشن است از اغلب ممالک و شهرهای قلمرو خود استادان و صنعتگران و بعضی ملازومات از قبیل ادویه و ادهان خواسته که صورت آنها در بعضی از منشئات خواجه منظور است قسمتی از آنها که راجع به ربیع رشیدی است و بهترین اسناد و مدارکی به اوضاع و ترتیبات آنجا است بطور خلاصه بنظر قارئین محترم می‌رساند صورت نامه ایست بخواجه جلال‌الدین پسرش نوشته که حاکم روم بود و چهل نفر غلام و کتیز طلبیده جهت عمل کشت و زرع ربیع رشیدی فرزند اعز اکرم جلال ابقاه الله تعالی معلوم کند که بجوار ربیع رشیدی باغی انشاء فرموده‌ایم که از حسن صنایع و ذرک بدایع آن اوهام اصحاب فطنت و افهام ارباب خیرت قاصر است و ریاض آن به نزهت و صفا و رنک و بها از جنات برین نموداری و باغ او بزیب و رونق از خوردنق یادگاری بلا بل خوش‌العنان از قه اغصان درختان بحدیث لاعین رأت و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر صائح و حمایم یاقوت منقار از دراجه حصار و طارمه جدار

آن بآیه لم یخلق مثلها فی البلاد صادق لاله اواز نهایت نشاط بر بساط انبساط
غنوده و بنفشه از کثرت سرور در مسکن حضور آسوده که هده
جنات عدن فاد خلوها خالدین ..

خوش هوایی است این گلستانرا خوش نسیمی است این شبستانرا
دست مشاطه قدس آراست طلعت این عروس بستانرا
چتر شمشاد سایبان درخت سایه بر سر فکند ریحانرا
و چون صحن آن فسیح و ساحت آن وسیع است پنجقریه در او
احداث کرده ایم تا بغرس اشجار و حفر قنوات و انهار و جرف
سواقی و قطف نماز قیام نمایند و اکنون چهار قریه بحال عمارت در آمده بدین موجب
قریه زنگیان چهل نفر ذکور و اناث و قریه گورجیان چهل نفر ذکور و اناث
و قریه قردیان چهل نفر ذکور و اناث و قریه حبشیان چهل نفر ذکور و اناث
و قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است میخواهیم
که قریه رومیان باشد توقع که چهل غلام و کنیزک رومی بدار السلطنه تبریز
فرستید که در قریه مذکوره ساکن و بعمارت مشغول شوند یقین که تقصیر
نخواهند کرد والسلام

در نامه دیگری که بخواجه سعدالدین قرزندش نوشته پس از شرح و بیان
عمارات و ابنیه ربیع رشیدی چندین کس از علمای طب و استادان علوم متفرقه
و صنعتگران ماهر خواسته که در آنجا مشغول تدریس و تعلیم باشند و از
مضمون این نامه چنین منتفاد میشود که در آن زمان ربیع رشیدی بمنزله
دانشگاهی بوده که از هر علمی در آنجا شعبه ای تاسیس شده و شش هزار نفر
محصل و طالب علم داشت خلاصه نامه بدین قرار است

فرزند دلیند سعدالدین طلال عمره دیده ها بوسیده معلوم کند که چون
حضرت باری تعالی و تقدس از مائده نعم و خوان کرم نواله شافی و بهره

کافی بما رسانیده در دل ما چنان راسخ گشت که پیش از آنکه روزگار بنای زندگانی و اساس شادمانی ما را از پای در آورد و عمر گرامی فنای کلی یابد و نوبت نیابت و زمان وزارت بآخر رسد باید که از شمس مسرت نور و از گردش بهجت سروری بعالمیان برساند و امزجه اهل جهانرا از عارضه رعونت و مرض خشونت خلاصی شافی و علاجی وافی نماید و موارد و مشارب انام را از کدورت روزگار مصفا سازد و بحمدالله و حسن توفیقه که در این زمان تمام جهانیان چنانکه صائم برؤیت هلال و مستسقی بآب زلال بروزگار همایون و سایه میمون حضرت سلطان مبهتج اند و سریر سلطنت و مسند مملکت از غایت افتخار سر بعیوق رسانیده و ابواب معاش و اسباب انتعاش مهیا و مفتوح ساخته ایم که هیچ آفریده را حاجت بکسی نیست بدین وسیله صیت کسرم در بسیط عالم در دادیم و بگوش خاص و عام اینای انام این ندا رسانیدیم که همت ما بر آن مصروف و سعی ما بر آن معطوف است که خلائق جهان از خون احسان ما محظوظ باشند و ربیع رشیدی که در زمان مفارقت و او ان مبادت آفرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم اکنون بیامان قدم علما و یمن همت فضلا با تمام پیوست و بیست چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است و برفعت بنا از قبه مینا گذشته و هزار و پانصد دکان که در متانت بنیان از قبه هرمان سبقت برده و سی هزار خانه دلکش در او بنا کرده و حمامات خوش هوا و بساتین باصفا و جوانیت و طواحین و کارخانه های شعر بافی و کاغذ سازی و دار الضرب و رنگخانه و غیره احداث و انشا رفته و از هر شهری و ثغری جماعتی آورده در ربیع ساکن گردانیده ایم از جمله دو بیست نفر حافظ که بلبلان چمن وحی و تنزیل و عند لیبان روضه تسبیح و تهلیل اند در جوار گنبد از یمین و شمال هر صد نفر را در ککوچه ای که بجهت ایشان احداث کرده بودیم ساکن گردانیدیم و ادارات و وظایف تعیین فرمودیم و اهل یمین را

از حاصل اوقاف شیراز و اهل شمال را از حاصل اوقاف شام و جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان و شامیان که بعضی صیغه خوان و بعضی عشره دان بودند بدین قسم در تمام ربع مسکون فرمودیم که در دارالقراء هر روز تا وقت ضحی بتلاوت قرآن مجید مشغول باشند و چهل نفر از غلامزادگان خویش بایشان سپردیم تا ایشانرا سبعه خوانی تعلیم کنند و جماعت خوارزمیان و تبریزیان و دیگر خوش خوانان که از اطراف و اکناف صیت ما شنیده آمده بودند گفتیم که ایشان بعد از ضحی تا بوقت زوال بتلاوت کلام اله ربانی و قرائت آیه صمدانی قیام نمایند و دیگر علما و فقها و محدثان چهار نفر در کوچه ای که آنرا کوچه علما خوانند متوطن ساختیم و همه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم و جامه سالیانه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم و هزار طالب علم و فحل که هر يك در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختری اندر محله ای که آنرا محله طلبه خوانند نشانیدیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهت علما مقرر کرده بودیم بجهت ایشان معین گردانیدیم و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام بامید تربیت ما آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشانرا از حاصل جزیره روم و قسطنطنیه کبری و جزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفاده مشغول گردند و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علمست از اصول و فروع و نقلی و عقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما و فرزندان ما متردد باشند و پنجاه طیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند همه آنها را بصنوف رعایت و الوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طیب ده کس از طالب علمان

مستعد نصب کردیم تا باین فن شریف مشغول گردند و کمالان و جراحان و مجربان که در دارالشفای ماست بقرب باغ رشید آباد که آن را معالجه معالجان خوانند بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع و حرفت که از ممالک آورده بودیم هر یک را در کوچی ای ساکن گردانیدیم غرض از تسطیر این مکتوب آنست پنجاه نفر صوف باف از انطاکیه و سوس و طرسوس بفرستد امانه بزجر و زور بلکه بلطف و مواسات و چنان کنند که از سر فراغیال و رفاهیت حال متوجه گردند همچنین بیست نفر صوف باف از ملک نوفل بن سحایل طلب کند تا از قبرس روانه دارالسلطنه تبریز کند والسلام

در نامه دیگری که بخواجه علاءالدین هندو نوشته برای دارالشفای ربیع رشیدی بعضی از ادهنان از هر کدام پنج من ده من صد من در خواست نموده خلاصه نامه مزبور از اینقرار است

معمد خواجه علاءالدین هندو معلوم کند که فاضل کامل قدوة الحکما محمدابن النیلی که جالینوس زمان است و در فنون علم معقول از افلاطون افزون است در این وقت چنین نمود که بسبب قلت ادهنان دارالشفاء ربیع رشیدی فتور و نقصانی تمام دارد و چون اکثر از هار و اغلب ریاحین که بحسن رایحه معروف و بطیب نکهت موصوف باشد در دارالسلطنه تبریز مفقود است و پیش ارباب فطنت مبین و اصحاب خبرت معین است که بسبب صولت سرما و زمهریر هوا ورود آنجا را نمائی تمام و رایحه تام نیست اکنون میباید که مشارالیه باجناب مولوی هر چه ترکیب آن بر وجه اجمل و طریقه اسهل در بلده تبریز صورت نه بندد بتقدیم رساند بر موجب مفصل که ذکر کرده ایم نوکران کساردان بممالک مزبوره فرستند که هر سال بوزنی که مقرر کرده ایم روغنهای پسندیده بدارالسلطنه تبریز فرستند و چون این ممالک از هم دیگر دور افتاده میباید که

بهر شهری یکنفر مخصوص برودیقین که در این باب اهمال و اغفال را جایز نخواهد داشت و چون بعلامات مرسخ گردد اعتماد خواهند نمود والسلام

شرح حال خواجه رشیدالدین در کتیب تواریخ مشروحاً ثبت و ضبط شده لیکن بمناسبت اینمقاله شمه بطور اجمال ذکر میشود خواجه رشیدالدین فضل‌اله پسر عمادالدوله ابو الخیر از وزراء نامدار و نویسندگان عالی‌مقدار ایران است از عهد غازان خان تا اوایل سلطنت سنطان ابو سعید بهادرخان عهده‌دار مسند وزارت بود کتاب جامع‌التواریخ رشیدی را در چهار جلد بامر غازان خان شروع و در زمان او اجایتو سلطان محمد خاتمه داد غیر از ربع رشیدی ابنیه و آثار خیر زیادی بیادگار گذاشت در سنه ۷۱۱ قمری بامر سلطان محمد خدا بنده تاج‌الدین علیشاه در امر وزارت باخواجه شرکت نمود چندی نگذشت میان این دو وزیر مخالفت ظاهر شد خواجه کناره گیری از مسند وزارت را ترجیح داد لیکن او اجایتو سلطان ابقای هر دو را صلاح مملکت دانسته و ما بین آنها صفاداد در سنه ۷۱۶ قمری او اجایتو سلطان محمد وفات نموده سلطان ابو سعید بهادر خان بر تخت سلطنت نشست تاج‌الدین علیشاه که رقیب دیرینه خواجه رشید بود در حضور سلطان از خواجه بد گفته و سمایات ها نمود و حتی زهر دادن عزالدین ابراهیم پسر خواجه به او اجایتو سلطان را شهرت داد و در اینقضیه با صرف درهم و دینار زیادی شهود بر انگیخت که در حضور سلطان شهادت دادند تا اینکه مزاج سلطان ابوسعید را در حق خواجه بکلی متغیر گردانید و در هیجدهم جمادی‌الاولی سنه ۷۱۸ بامر سلطان ابوسعید در قریه چرکر (۱) من محال ابهر اول پسرش عزالدین ابراهیم را در برابر چشم پدر کشتند سپس آنوزیر بی نظیر را مقتول و حسدش را دو نیم گردانیدند در تاریخ وفاتش جلال‌الدین عشقی از شعرای آنعصر این بیت را گفته:

(۱) چرکر من محال ابهر قریه ایست که در حوالی ابهر کنون نیز هست در تاریخ گزیده

چکد ابهر نوشته شاید اشتباه کاتب است

رشید ملت و دین چون برفت از عالم نوشت منشی تاریخ او که (طاب ثراه) - ۷۱۸
 بالجمله پس از کشته شدن خواجه رشید عمارت ربیع رشیدی بغارت
 یغما رفت و تمام آثار زیبا و نفایس آن بکلی معدوم و از بین رفت و آنچه
 باقی مانده بود بار دیگر پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث الدین
 محمد ۲۱ رمضان سنه ۷۳۶ بغارت برده شد و اکنون از آنهمه آثار زیبا
 و بنای عالی جز تل خاک کی دیده نمیشود و مردم بی تربیت آنسامان نیز
 سنک و آجر آن بنای عظیم را تماماً کنده برده اند و میبرند در بعضی
 قسمت ها علامت دیوار و پایه طاقها نمایان است و تکه تکه پارچه کاشیها و کتیبه
 های شکسته و فرسوده با خطوط عالی از زیر خاک گاهی پیدا میشود
 اگر از طرف دولت مختصر توجهی بوده و جزئی حفاری در این قسمت
 بشود بعضی آثار زیبا از قبیل کاشیهای قدیم و شاید بعضی چیزهای نفیس
 و ظروف و کتیبه های ذیقیمت دیگری که از آن دوره بیادگار مانده است
 از زیر خاک بیرون آید که (سرمایه موزه تبریز میشود) چنانچه از تواریخ و
 منشآت خواجه معلوم میشود خواجه سیزده فرزند داشت که هر یکی در
 مملکتی سلطان و در شهری حکمران بود خواجه اداره شاهانه و دستگاه
 سلطنتی بسیار وسیعی داشته و املاک شخصی زیادی داشت که اغلب آنها
 را وقف ربیع رشیدی کرده بود خواجه بسیار صاحب احسان و کرم بود
 و کسی از پیشگاه معدلت او مایوس بر نیکگشت و حاجت او بر آورده
 میشد اسامی فرزندانش بدینقرار است :

- (۱) امیر غیاث الدین محمد ناظر خراسان بود بعد از قتل خواجه چندین سال
 مسند وزارت بوی تفویض شد (۲) خواجه عزالدین ابراهیم حاکم شیراز
- (۳) امیر علی حاکم بغداد و عراق عرب (۴) امیر محمود حاکم کرمان (۵) عبدالؤمن حاکم
 سمنان (۶) خواجه جلال الدین حاکم روم (۷) امیر شهاب الدین حاکم تستر و
 اهواز (۸) خواجه عبداللطیف حاکم اصفهان (۹) خواجه مجید الدین

(۱۰) پیرسایان - حاکم گرجستان (۱۱) امیر احمد حاکم اردبیل (۱۲) خواجه همام (۱۳)
خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه

استاد محترم آقای جلال همایی متخلص به سنا موقعی که در تبریز بودند سال ۱۳۱۰ شمسی قصیده مبنی بر اظهار تاسف از ویرانی آثار باستانی تبریز که نماینده عظمت و شکوه جلال تاریخی و نمونه ذوق سرشار استادان ماهر و حاکی از عشق پادشاهان و بزرگان قدیم بآبادی و عمران بود سروده اند و چون با این مقاله مناسبتی داشت مقاله خود را پس از تاسف زیاد از ویرانی آن بنای عظیم با قصیده نامبرده ختم میکنیم :

دوشم بحالتی که نصیب ندو مباد	جام روان ز خون جگر مال مال بود
ساعت بساعتم تن رنجور میبکاست	لحظه بلحظه ام غم و اندوه میفزود
گوئی به سینه ام دل از غم پر آبله	چون طفل تب بر آمده رخسارمیشخود (۱)
نه پنجه کزان در شادی توان گشاد	نه ناخنی کزان گره غم توان گشود
پوشیده جامه به بر از دست یاف وهم	اندوه و غصه تارش و تیمار و درد بود
نه پیکرم چو خاطر افسرده میگداخت	نه دیده ام چو طالع بر گشته می غنود
در تار و بود هستیم افتاده آتشی	چونانکه برق شعله آتش زنه بیود
بر من فراخظای جهان گشت تنگتر	گودال باش قافیه از دیده حسود
گفتم منگر بگردش اطراف و کوه و دشت	زنک ملال ز آینه دل توان زدود
زان پیشتر که بگذرد از شب یکی دو پاس	هشتم کتاب و و پای برون از سرای زود
نابرده ره به نیمه که ناگه زبام چرخ	از زیر ابر تیره عیان ماه رخسود
چون تخته زسیم در خشان درون قیر	یا آتشی ز دور نمایان میان دود
رفتم بر راه روشن و خواندم ز روی دل	بر ماه آفرین و بماه آفرین درود
باری شدم بدشت و در آمد مرا بچشم	بس منظری شکفت که هوشم ز سر بود

در سر نه فکر مایه و در دل نه رنج نمود
 که بسر شدم بیلا گساه آدم فرود
 دیدم دوبرغ شسته بیلای شاخ تود
 این يك بنام فاخته آن دیگر اسفرو د (۱)
 این می بگفت قصه و آن نیک می شنود
 از کو کوه شنیدم کاین داستان سرود
 در روز گسار پیش همانندشان نبود
 طرح نوی که نتوان با صد زبان ستود
 و آن يك به خرمی بدل سفد و زرد رود
 وین يك به هفت گنبد افلاک سر بسود
 کز دست باغبان نکشد منت خشود (۲)
 چون مصحف کریم که در خانه جهود
 اندام این شکسته و رخسار آن کبود
 جز عنکبوتشان که بتن تارها تنود
 دیوار از شکاف بنفرین دهان گشود
 و ز چشمه دو چشم روان ساز زنده رود
 ای چشمه امید اگر نیستی گرود (۳)
 باداس جهل کشته پیشینیان درود
 زین دیو مردمان ستمکار قل اعوذ
 که معجراست بر سرشان که کلاه خود
 گو آن کند که کرد بهاد از دعای هود

دیوانه وار سربه بیابان گذاشتم
 چون سید تیر خورده دوان بر فراز و شیب
 ناگه مرا بر ربع رشیدی گذر فتاد
 چونان دویار زیرک آورده سر بهم
 از مسجد جهانشه و ازک علیشهی
 خوشتر ز لحن عنقا و ز ضرب فاخته
 این دو بلند جای که بینی کنون خراب
 دست دوشه از این دو اساس کهن فکند
 این يك به محکمی چو خورنگاه اصفهان
 آن يك به هشت گوشه فردوس طعنه زد
 بنشانند دست صنع نهالی بیباغ ملک
 بود این دو کاخ نغز در این قوم سغله طبع
 و آخر ز سیلی فلک و سنک جهل گشت
 رحمی بحال پیکر صد چاکشان نکرد
 از بس که خورد تیشه بیداد شان بسر
 تبریز را یکی چو صفا هان بین بعین
 در کام خشک تشنه لبان قطره ای بریز
 دست ستمگران که زد ولت بریده باد
 زین توده جهل پیشه نا اهل العیاذ
 خادند (۴) گوئیا که گهی ماه گه نرند
 گر صرصر بلارسد این قوم را سنا

(۱) اسفرو د بمعنی مرغ سنک خوارک که بتازی قضا گویند (۲) خشودن بمعنی پیراستن

(۳) گرود چاهی که بدشواری از آن آب بیرون میآید (۴) خاد بمعنی غلبه و اج است گسه

بمعنیه قدمنا شش ماه نرو شش ماه ماده است